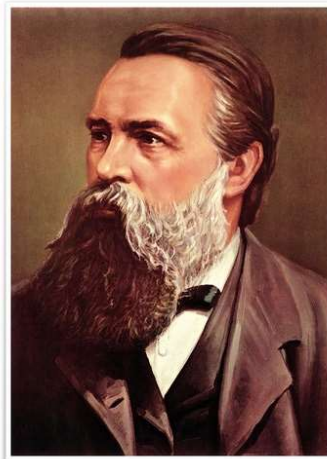


# افغانستان

نویسنده: فریدریش انگلس

برگردان از روسی به پارسی-دري:

ماستر علوم سياسي- نظامي، ع . ق . فضلي



28-11-1820 - 05-08-1895

افغانستان کشوری وسیع در آسیا، در شمال غربی هند است که بین ایران و هند و در جهت دیگر، بین هندوکش و اقیانوس هند واقع شده است. در گذشته، مناطق پارس خراسان و کوهستان به همراه هرات و همچنین بلوچستان، کشمیر، سند و بخش بزرگی از پنجاب، شامل افغانستان می شدند. در مرزهای فعلی خود، بیش از ۴۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت ندارد. سطح افغانستان بسیار ناهموار است: فلات مرتفع، کوه های عظیم، تنگی ها و دره های عمیق دارد. مانند همه کشورهای گرمسیر کوهستانی، آب و هوای بسیار متنوعی دارد. در هندوکش، بالای کوه ها، تمام سال برف است، و در دره ها درجه حرارت تا ۱۳۰ درجه فارنهایت افزایش می یابد، گرما در شرق نسبت به مناطق غربی شدید تر است، اما به طور کلی آب و هوا نسبت به هند سردتر است، و اگرچه تفاوت بین دمای تابستان و زمستان و همچنین روز و شب بسیار زیاد است، اما این کشور به طور کلی دارای آب و هوای مطلوبی است. بیماری های اصلی عبارتند از: تب، نزله و آب مروارید که در بعضی مواقع باعث صدمات بزرگی می شود. خاک این کشور بسیار حاصل خیز است. نخل های خُرما در واحه های بیابان های شنی به خوبی رشد می کنند، نیشکر و پنبه- در دره های با آب و هوای گرم و میوه ها و سبزیجات اروپایی در تراس های موجود در دامنه ی کوه ها به ارتفاعات ۶۰۰۰ یا ۷۰۰۰ پا، به وفور رشد می کنند. این کوه ها با

جنگل های انبوه پوشیده شده اند که در آنها غالباً خرس ها، گرگ ها و روباه ها یافت می شوند، در حالی که شیرها، پلنگ ها و ببرها در مناطقی مطلوب برای این حیوانات زندگی می کنند. کمبود حیوانات مفید برای انسان نیز وجود ندارد. در اینجا انواع بسیار خوبی از نژاد گوسفندان پارسی یا دنبه دار و اسب هایی با قامت بلند و نژاد عالی وجود دارد. شترها و الاغ ها به عنوان حیوانات بارکش مورد استفاده قرار می گیرند؛ بزها، سگ ها و گربه ها فراوان هستند. علاوه بر هندوکش که ادامه هیمالیا است، در جنوب غرب دامنه کوهی امتداد دارد به نام کوه های سلیمان و بین افغانستان و بلخ زنجیره ای به نام سلسله جبال پاروپامیز می گذرد، که با این وجود، در اروپا بسیار کم شناخته شده است. رودخانه ها اندک هستند که مهمترین آنها هلمند و کابل است که از هندوکش سرچشمه می گیرند که دریای کابل به شرق سرازیر می شود و به سمت هند در نزدیکی رودخانه اتک جاری می شود و دریای هلمند به غرب از طریق منطقه سیستان به جهیل زهرا جاری می شود. ویژگی دریای هلمند این است که، مانند دریای نیل، هر سال در دوران آب خیزی که آب از کناره هایش سرازیر می شود، باعث حاصلخیزی زمین های اطرافش می شود که این بخش های حاصل خیز برون از کرانه های رود، شامل مناطقی جنوب غرب می شود. شهرهای مهم افغانستان عبارت از پایتخت آن کابل، غزنی، پیشاور و قندهار است. کابل شهر زیباست که در  $34^{\circ} 10'$  عرض البلد شمالی و  $60^{\circ} 43'$  طول البلد شرقی، در رودخانه ای به همین نام واقع شده است. ساختمان های موجود در آن از چوب ساخته شده اند، مرتب و راحت هستند و خود شهر که با باغهای باشکوه احاطه شده است، منظره ای بسیار جذاب دارد. این شهر را روستاها احاطه کرده و در وسط یک زمین وسیع با کوه های کم ارتفاع در اطراف آن واقع شده است. مهمترین بنای یادبود آن آرامگاه امپراتور بابر است. پیشاور یک شهر بزرگ با جمعیتی ۱۰۰۰۰۰ نفری است. غزنی، شهری که از زمان بسیار قدیم شهرت داشته و زمانی پایتخت سلطان محمود بزرگ بوده است، برجستگی سابق خود را از دست داده و اکنون بسیار اسفبار به نظر می رسد. در نزدیکی آن آرامگاه محمود قرار دارد. قندهار اخیراً در سال ۱۷۵۴ تأسیس شده است و در محل یک شهر باستانی واقع شده است. طی چندین سال پایتخت بود، اما در سال ۱۷۷۴ پایتخت دولت به کابل منتقل شد. اعتقاد بر این است که قندهار ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در نزدیکی شهر آرامگاه احمدشاه، بنیانگذار این شهر قرار دارد. این مکان چنان مقدس است که حتی پادشاه نیز نمی تواند مجرم را که در پشت دیوار هایش پناه آورده باشد از آنجا بیرون بکشد.

موقعیت جغرافیایی افغانستان و ویژگی های بارز مردم آن، به این کشور چنان اهمیت سیاسی در امور آسیای مرکزی می دهد که نمیتوان آنرا جدی ارزیابی نکرد. شکل دولت سلطنت است ولی با توجه به اقتدار پادشاه در رابطه با اتباع شجاع و نافرمان او، امری نامطمئن به نظر می رسد. کشور به ولایت ها

تقسیم می شود و در راس هر یک از آنها نماینده پادشاه است که مالیات جمع می کند و آنها را به پایتخت می فرستد.

افغان ها مردمی شجاع، پُر انرژی و آزادیخواه هستند. آنها فقط به دامداری و کشاورزی مشغول هستند و به هر طریق ممکن از صنایع دستی و تجارت خود را کنار می کشند، و اساساً چنین فعالیت هایی را به طرز تحقیر آمیز به هندو ها و دیگر ساکنان شهرها واگذار می کنند. جنگ برای آنها سرگرمی و رهایی از مشاغل یکنواخت در امور خانگی است. افغان ها به طایفه ها تقسیم می شوند، که روسای مختلف نوعی سلطه فئودالی را بر آنها اعمال می کنند. فقط تنفر شدید آنها نسبت به قدرت دولتی و عشق به استقلال فردی است که مانع از تبدیل شدن آنها به یک ملت قدرتمند می شود؛ اما دقیقاً همین خودانگیختگی و ناپایداری رفتاری، آنها را به همسایگان خطرناکی تبدیل می کند که تحت تأثیر احساسات لحظه ای می توانند مورد استفاده ریاکاران سیاسی قرار بگیرند، و به طرز ماهرانه ای موجب تحریک شان شوند.

قبایل اصلی دُرانی و غلزایی هستند که با یکدیگر دشمنی دائمی دارند. قبیله دُرانی بسیار قدرتمند است، و به دلیل برتری این قبیله، امیر یا خان آنها خود را پادشاه افغانستان می داند. درآمد وی تقریباً 10,000,000 دلار است. او از تمام قدرت کامل فقط در قبیله خود برخوردار می باشد. قوای نظامی عمدتاً توسط قبیله دُرانی تأمین می شود، و بقیه ارتش یا با هزینه سایر قبایل، یا با هزینه ماجراجویان نظامی که به امید دستمزد یا غارت وارد خدمت می شوند، دوباره پُر می شود. قاضی عدالت را در شهرها اجرا می کند، اما افغان ها به ندرت به کمک قانون متوسل می شوند. خان ها تا مجازات اعدام حق تعیین مجازات را دارند. خونخواهی یک وظیفه خانواده گی است. با این وجود، اگر برانگیخته نشوند، افغانها مردم بخشنده و به سخاوتمندی معروف هستند، و قوانین مهمان نوازی در میان آنها آنقدر مقدس است که یک دشمن جانی که از انتقام مصئون است - اگر هم با کمک حيله گری، مهمان شد - ممکن است از میزبان خود در برابر هر گونه خطر دیگری حتی درخواست محافظت کند. بر اساس دین، افغانها مسلمان هستند و به مذهب اهل سنت تعلق دارند؛ با این حال، ریاکاری برای آنها بیگانه است و ازدواج بین سنی ها و شیعیان متداول است.

افغانستان به طور متناوب تحت سلطه مغولان و پارسیان قرار گرفته است. پیش از ورود انگلیس ها به سواحل هند، تهاجم های خارجی، که دشت های هندوستان در معرض آن قرار داشتند، همیشه از افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود بزرگ، چنگیز خان، تیمور لنگ و نادر شاه - همه این مسیر را طی کرده اند. در سال ۱۷۴۷، پس از درگذشت نادر، احمد شاه که هنر جنگ را تحت فرمان این ماجراجوی نظامی فراگرفته بود، بر آن شد تا به سیطره پارس پایان بخشد. تحت رهبری او، افغانستان

به اوج عظمت و شکوفایی خود در دوران مدرن رسید. احمدشاه متعلق به خانواده سدوزایی بود و اولین اقدام وی تصاحب غنائمی بود که مرحوم اربابش در هند غارت کرده بود. در سال ۱۷۴۸، وی موفق شد والی مغول را از کابل و پیشاور اخراج کند و سپس، با عبور از هند، حمله‌ی سریع به پنجاب را انجام داد. امپراتوری وی از خراسان تا دهلی گسترش یافت و او حتی با نیروهای ماراتها زور آزمایی کرد. با این حال، این اقدامات بزرگ نظامی او را از مواظبت کردن از توسعه برخی از هنرهای صلح آمیز باز نماند و او به عنوان یک شاعر و مورخ محبوبیت پیدا کرد. احمد شاه در سال ۱۷۷۳ وفات کرد و تاج پادشاهی را به پسرش تیمور به ارث گذاشت، که با این حال او نتوانست بار سنگینی را که بر دوش او بود تحمل کند. تیمور، شهر قندهار را که توسط پدرش تأسیس و در عرض چند سال به یک شهری غنی و پُر جمعیت تبدیل شده بود رها کرد و پایتخت حکومت خود را به کابل انتقال داد. در زمان سلطنت وی، نزاع‌های داخلی بین قبایل که یک وقتی با دست محکم احمد شاه سرکوب شده بود، دوباره از سر گرفته شد. تیمور در سال ۱۷۹۳ وفات کرد، و زمان خان جانشین او شد. این امپراتور، برنامه‌ای برای تحکیم قدرت مسلمانان در هند داشت، و این طرح که می‌توانست دارایی‌های انگلیس را به طور جدی به خطر بیندازد، آنقدر مهم تلقی می‌شد که سر جان ملکم به مرز فرستاده شد تا در صورت بروز هرگونه حرکتی، افغانها را از این کار باز دارد، و در عین حال مذاکرات با پارس آغاز شد که با کمک آن، افغان‌ها ممکن بود در میان آب و آتش قرار بگیرند. با این حال، این اقدامات احتیاطی بیهوده بودند زیرا زمان شاه به دلیل توطئه‌ها و ناآرامی‌های در خود کشور بیش از اندازه در دسر داخلی داشت و برنامه‌های بلند پروازانه او نقش بر آب شدند. محمود، برادر پادشاه، با هدف ایجاد یک حکومت مستقل به هرات حمله کرد، اما، در این تلاش ناکام ماند و به پارس گریخت. زمان شاه، با حمایت قبیله بارکزی، در راس سرافراز خان، بر تخت سلطنت جلوس کرده بود. انتصاب یک شخص بی‌نام و نشان توسط زمان شاه به عنوان وزیر، باعث نفرت طرفداران سابقش شد که توطئه‌چینی کردند؛ این توطئه کشف و سرافراز خان اعدام شد. پس از آن، توطئه‌گران محمود را از پارس فراخواندند، زمان زندانی شد و چشمانش را درآوردند. از روی مخالفت با محمود، که از طرف درانی‌ها پشتیبانی می‌شد، قبیله غلزی، از جانب خود، شاه شجاع را معرفی کردند، که مدتی بر تخت سلطنت نشست، ولی، عمدتاً به دلیل خیانت هواداران خودش، سرانجام او شکست خورد و مجبور شد به سیکها پناه ببرد.

در سال ۱۸۰۹، ناپلئون بناپارت، به امید تحریک فتح علی شاه برای حمله به هندوستان، جنرال گاردان را به پارس فرستاد و مقامات انگلیس در هند نماینده خود مونتستوارت الفینستون را به قصد مخالفت با پارس به دربار شاه شجاع فرستادند. در این دوره، رنجیت سینگ در قدرت بود و

شهرت بسیار خوبی کسب کرد. او یک سردار سیک بود و با نبوغ خود توانست کشور خود را از افغانها مستقل کند و پادشاهی را در پنجاب تأسیس کرد و برای خود لقب مهاراجه (راجای کبیر) و احترام دولت انگلیس-هند را به دست آورد. با این حال، محمود غاصب به مدت طولانی نتوانست از پیروزی خود لذت ببرد. فتح خان، وزیر وی، که با توجه به انگیزه های جاه طلبانه یا منافع شخصی به طور متناوب بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، توسط کامران پسر پادشاه دستگیر شد، نابینا شد و سپس به طرز وحشیانه اعدام شد. قبیله ی قدرتمند وزیر مقتول سوگند یاد کرد انتقام مرگ او را بگیرد. شاه شجاع دست نشانده بار دیگر به صحنه آورده شد و محمود تبعید شد. اما با توجه به اینکه شاه شجاع رفتار نافرمانانه ای داشت، به زودی عزل شد و در عوض، برادر دیگرش تاج گذاری شد. محمود به هرات گریخت، که در اختیار او بود و در سال ۱۸۲۹، پس از مرگ وی، پسرش کامران، کنترل این منطقه را به ارث برد. اکنون قبیله بارکزیایی ها با دستیابی به قدرت بسیار زیاد؛ طبق رسم ملی، قلمرو خود را بین یکدیگر تقسیم کردند، اما، این منجر به نزاع های داخلی شد و فقط در برابر دشمن مشترک متحد شدند. محمد خان، یکی از برادران، شهر پيشاور را در اختیار داشت که مالیات آن را به رنجیت سینگ پرداخت میکرد؛ برادر دیگر شهر غزنی را در اختیار داشت، سومی - قندهار را، و در کابل، قدرتمند ترین نماینده قبیله، دوست محمد، حکمرانی میکرد.

در سال ۱۸۳۵، هنگامی که انگلیس و روسیه در ایران و آسیای میانه علیه یکدیگر دسیسه می کردند، کاپیتان الکساندر برنز به عنوان سفیر سمت این شاهزاده منصوب شد. او به دوست محمد پیشنهاد اتحادی را داد، که وی با کمال میل آماده انعقاد آن بود؛ اما دولت هند-بریتانیا هر آنچه ممکن بود از او تقاضا می کرد، در حالی که در عوض چیزی به او پس نمیداد. در همین حال، پارسیان، در سال ۱۸۳۸، با استفاده از کمک و توصیه روسها، هرات، کلید افغانستان و هند را محاصره کردند؛ مأموران پارسی و روسی وارد کابل شدند و دوست محمد، به دلیل امتناع مداوم انگلیس ها از گرفتن هرگونه تعهد خاص به عهده خودشان، در نهایت مجبور شد پیشنهاد های را که از طرف مقابل دریافت می کرد بپذیرد. برنز کابل را ترک کرد، و سپس، لرد اوکلند، فرماندار کل هند، تحت تأثیر منشی خود مکاناتن، تصمیم گرفت دوست محمد را بخاطر اقدامی که خود او را وادار به انجام آن کرد، مجازات کند. اوکلند تصمیم گرفت او را عزل کند و شاه شجاع را که در آن زمان بازنشسته دولت هند بود، جایگزین او کند. با شاه شجاع و سیکها قراردادی امضا شد. شاه شروع به تشکیل یک ارتش با هزینه انگلیس کرد که توسط افسران آنها رهبری می شد و نیروهای انگلیسی و هندی در رودخانه سوتلج متمرکز شدند. مکاناتن، به معاونت برنز، قرار بود به عنوان فرستاده انگلیس، هیئت اعزامی را به افغانستان همراهی کند. در این میان، پارسیان، محاصره هرات را پایان دادند و بدین ترتیب یگانه بهانه محکم برای مداخله در امور افغانستان از میان

برداشته شد. با وجود این، در دسامبر سال ۱۸۳۸، ارتش وارد سند شد و این کشور را وادار به تسلیمی و پرداخت غرامت به نفع سیکها و شاه شجاع کرد. به تاریخ ۲۰ فبروری ۱۸۳۹ ارتش انگلیسی از هند عبور کرد. این ارتش، بدون احتساب سربازان جدید شاه، شامل حدود ۱۲۰۰۰ سرباز و بیش از ۴۰،۰۰۰ نفر خدمتکاران ارتش بود. در ماه مارچ، ارتش از گذرگاه بولان عبور کرد؛ کمبود آذوقه و علوفه احساس می شد؛ صدها شتر هلاک شد و بخش قابل توجهی از کاروان گم شد. به تاریخ ۷ اپریل، ارتش بدون مواجهه با مقاومت از کنار گذرگاه خوجک عبور کرد و در ۲۵ اپریل به قندهار رسید که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد قبلاً از شهر خارج شده بودند. پس از یک دوره استراحت دو ماهه، سر جان کین، فرمانده ارتش، با نیروهای اصلی به سمت شمال حرکت کرد و یک لوا به فرماندهی نات در قندهار باقی ماند. غزنی، دژ تسخیر ناپذیر افغانستان، به تاریخ ۲۲ جولای به تصرف درآمد. پس از آن که یک سرباز فراری اطلاع داد که از میان تمام دروازه ها، فقط دروازه های کابل بسته نشده است، دروازه ها منفجر و شهر در اثر یورش اشغال شد. پس از این فاجعه، ارتش جمع شده توسط دوست محمد بلافاصله پراکنده شد و در ۶ اگست کابل نیز دروازه های خود را باز کرد. شاه شجاع با تشریفات لازم بر تخت سلطنتی نصب شد، اما قدرت واقعی دولت در دست مکانات باقی ماند که همچنان تمام مخارج شاه شجاع را از خزانه هند پرداخت می کرد.

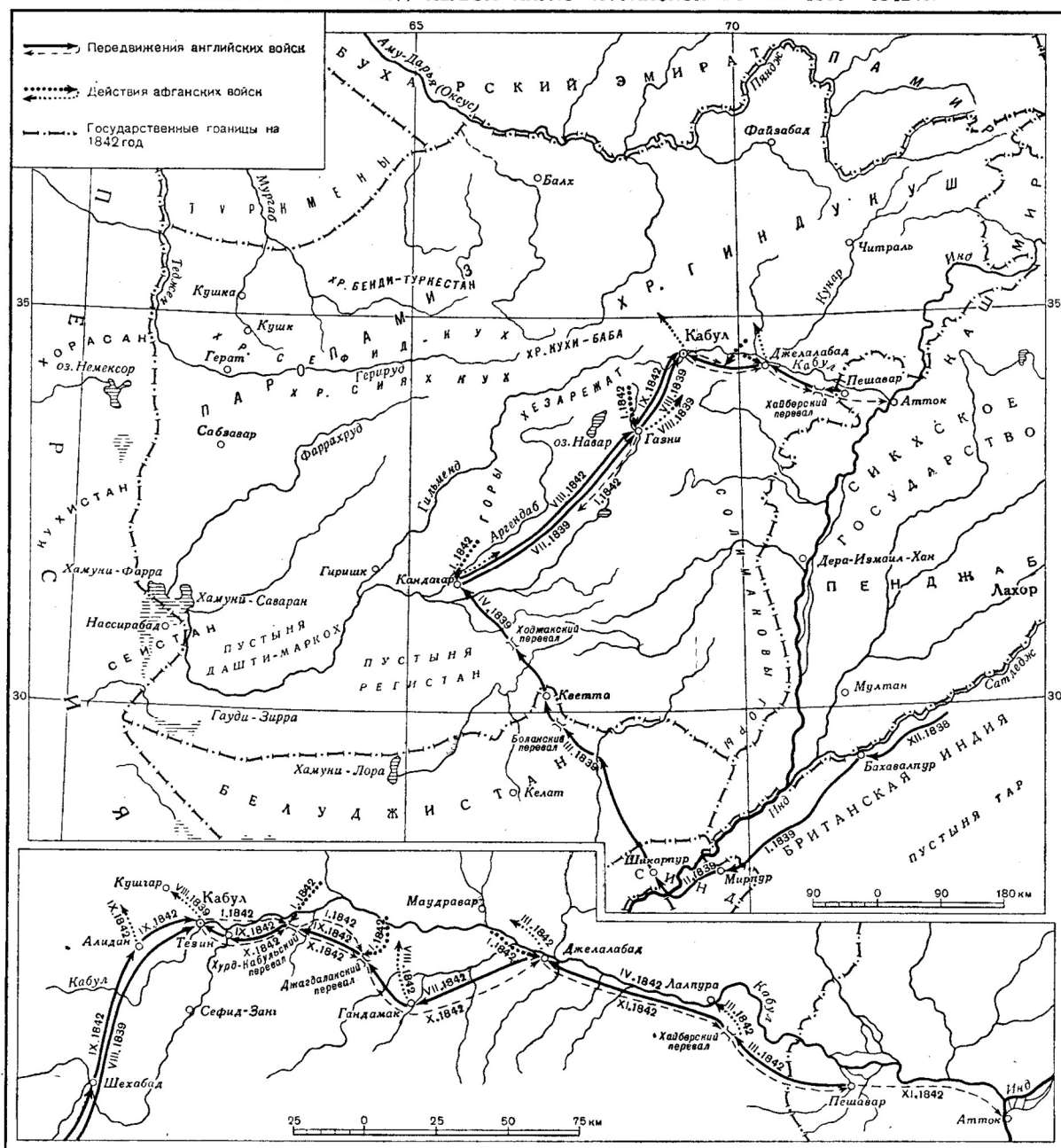
به نظر می رسید فتح افغانستان به پایان رسیده و بخش قابل توجهی از نیروها به عقب بازگردانده شدند. ولی، افغانها اصلاً حاضر نشدند که تحت فرمانروایی فرنگی های کافر (اروپائیان کافر) باشند و در طی سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ قیام ها یکی به دنبال دیگری در تمام نقاط کشور ادامه داشت، نیروهای انگلیسی- هندی مجبور بودند دائماً در حال حرکت باشند. با وجود این، مکانات اظهار داشت که این وضعیت معمولی جامعه افغانستان است و به انگلیس نوشت که اوضاع به خوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع مستحکم می شود. هشدارهای افسران انگلیسی و دیگر مأمورین سیاسی بهبوده بود. در اکتبر سال ۱۸۴۰، دوست محمد تسلیم انگلیسی ها شد و به هند فرستاده شد؛ تمام قیام ها در تابستان سال ۱۸۴۱ در نتیجه اقدامات موفق سرکوب شدند و تا ماه اکتبر، مکانات، که به عنوان فرماندار بمبئی منصوب شده بود، پیشنهاد کرد با گروه دیگری از نیروها به هند برود. اما در این موقع طوفان آغاز شد. اشغال افغانستان برای خزانه داری هند در سال ۱۲۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ تمام می شد. در سال، باید مخارج نگهداری ۱۶۰۰۰ سرباز انگلیسی- هندی و نیروهای شاه شجاع در افغانستان و ۳۰۰۰ سرباز دیگر را که در سند و در گذرگاه بولان مستقر بودند، تأمین می کردند؛ مخارج دربار شاه شجاع، حقوق و دستمزد مقامات و تمام هزینه های نگهداری از دربار و دولت وی توسط خزانه داری هند پرداخت می شد، و سرانجام، از همان منبع، سران افغانستان را کمک های مالی

می کردند، یا به عبارت دقیق تر، تطمیع می کردند، تا آنها را از اقدامات خصمانه باز دارد. به مکناتن خبر دادند که مصرف کردن پول در این مقادیر دیگر امکان پذیر نیست. وی سعی کرد صرفه جویی کند، اما تنها راه ممکن برای اجرای آن متوقف کردن پرداخت کمک های مالی به سران افغان بود. در همان روزی که او سعی کرد تا به این اقدام متوسل شود، سران افغان به منظور از بین بردن انگلیس ها توطئه کردند، و به همین ترتیب، مکناتن خود ابزاری برای متحد کردن نیروهای شورشی شد که تا کنون به تنهایی و بدون هیچ گونه وحدت و رضایت علیه استیلاء گران می جنگیدند؛ ضمناً این نیز مسلم است که تا این زمان نفرت از سلطه انگلیس در میان افغانها به نقطه ی اوج خود رسیده بود.

انگلیس ها در کابل تحت فرماندهی جنرال الفینستون بودند، که از نقرس رنج می برد، پیرمرد کاملاً درمانده و متزلزل که دستورات وی دائماً با یکدیگر مغایرت داشت. نیروهای انگلیس نوعی اردوگاه مستحکمی را در آنجا اشغال کردند، آنقدر وسیع، که گارنیزیون به سختی می توانست از حصارهای آن محافظت کند و چه رسد به این که واحدهای را برای عملیات با شورشیان به میدان باز بفرستد. استحکامات آن بقدری ناقص بودند که حتی با اسب می شد از بالای خندق ها و دیواره های آن گذر کرد. علاوه بر همه مصیبت ها، این اردوگاه را می شد از بلندایی که تقریباً در محدوده تیررس آن قرار داشت، مورد حمله قرار داد؛ اوج بی تدبیری هم در این بود که تمام ذخایر مواد غذایی و دارویی در دو قلعه ی جداگانه و در فاصله ی کمی از اردوگاه قرار داشتند، که علاوه بر این، توسط باغ های محصور و یک قلعه ی کوچک دیگر که در اختیار انگلیس ها قرار نداشت، از هم جدا می شدند. ارگ کابل یا بالاحصار که می توانست به عنوان یک قرارگاه مستحکم زمستانی در خدمت گل ارتش باشد، اما برای خشنودی شاه شجاع، آن را در اختیار او قرار دادند. ۲ نوامبر ۱۸۴۱، قیام آغاز شد؛ خانه الکساندر برنز، در شهر، مورد حمله قرار گرفت و خود او کشته شد. جنرال انگلیس هیچ اقدامی نکرد، قیام شدت گرفت و با هیچ مخالفتی روبرو نشد. الفینستون که کاملاً گیج شده بود، کورکورانه با پیروی از هرگونه توصیه های متضاد، خیلی زود همه چیز را در چنان وضعیتی قرار داد که ناپلئون آن را در سه کلمه توصیف می کرد: فرمان، ضد فرمان، بی نظمی. حتی در آن زمان، بالاحصار اشغال نشده بود؛ چندین تپلی علیه هزاران قیام کننده اعزام شدند که مسلماً آنها شکست خوردند و همین امر باعث جسارت بیشتر افغان ها شد. به تاریخ ۳ نوامبر، قلعه های نزدیک به اردوگاه را اشغال کردند. در ۹ نوامبر، قلعه لوژستیک (گارنیزیون آن فقط ۸۰ نفر داشت) به تصرف افغانها درآمد و انگلیس ها در نتیجه محکوم به گرسنگی شدند. الفینستون، پیش از این، به تاریخ ۵ نوامبر، در مورد خرید حق عقب نشینی بدون مانع از کشور صحبت کرده بود. در واقع، در اواسط ماه نوامبر، در نتیجه ی عدم قاطعیت و ناتوانی وی، این نیروها چنان بی روحیه بودند، که نه اروپایی ها و نه سپاهیان دیگر نمی توانستند در نبرد علنی با افغان ها

بجنگند. سپس مذاکرات آغاز شد که طی آنها، مکنتان در یکی از دیدارها با سران افغان کشته شد. برف شروع به پوشاندن زمین کرد و غذای کافی وجود نداشت. سرانجام، به تاریخ اول جنوری، پیمان تسلیمی امضا شد. تمام پولهای نقد، ۱۹۰،۰۰۰ پوند استرلینگ، باید به افغان ها تحویل داده می شدند. و علاوه بر آن، سند پرداخت برای ۱۴۰،۰۰۰ پوند استرلینگ دیگر نیز امضا شد. همه توپخانه و مهمات جنگی، به جز شش میل توپ ۶ پوندی و سه میل توپ کوهی، در اختیار افغان ها قرار گرفت. انگلیس ها مجبور بودند افغانستان را کاملاً تخلیه کنند. سران افغان از جانب خود وعده امنیت، آذوقه و حیوانات بارکش را دادند.

АФГАНИСТАН В ПЕРИОД ПЕРВОЙ АНГЛО-АФГАНСКОЙ ВОЙНЫ 1838 – 1842 гг.



به تاریخ ۵ جنوری، انگلیس ها با داشتن ۴۵۰۰ سرباز و ۱۲۰۰۰ پرسنل خدماتی، کشور را ترک کردند. اتفاقاً راهپیمایی یک روز دیگر کافی بود تا بتوان آخرین بقایای نظم آنها را برهم ریخت؛ و سربازان با



پرسنل خدماتی شان تارومار شوند و سردرگمی ناامید کننده ای ایجاد شود که هرگونه مقاومت را غیرممکن می کرد. سرما و برف و همچنین کمبود آذوقه تأثیر مشابهی مانند زمان عقب نشینی ناپلئون از مسکو را داشت. اما به جای کازاک ها- (کازاکها یا گساکها قومی از نژاد سفید اروپایی با تبار اسلاو هستند که زیستگاه شان اوکراین کنونی و جنوب غرب روسیه، به ویژه جلگه رود دُن است. م.)، که فاصله ی قابل ملاحظه را حفظ می کردند، تک تیراندازان خشمگین افغان، که مسلح به تفنگ های سر پُر دور بُرد بودند و هر بلندی را اشغال کرده بودند، بر انگلیس ها آتش می کردند. سران افغان که توافق نامه تسلیمی را امضا کرده بودند، نتوانستند و هم نمی خواستند قبایل کوهستان ها را از حمله بر انگلیس ها مانع شوند. گذرگاه خُردکابل، گورستان تقریباً کُل ارتش شد و باقیمانده کوچک آن- کمتر از ۲۰۰ اروپایی- در ورودی گذرگاه جگدلک نابود شد. فقط یک نفر، دکتر برایدن، به جلال آباد رسید و در مورد آنچه اتفاق افتاده بود تعریف کرد. با این حال، بسیاری از افسران توسط افغانها دستگیر و اسیر شدند. جلال آباد توسط لوای سلی-Sale - محافظت می شد. از وی تقاضا کردند که تسلیم شود، اما سلی تقاضای تسلیمی را رد کرده و حاضر نشد شهر را تخلیه کند، نات در قندهار هم همین طور عمل کرد. غزنی سقوط کرد؛ در این شهر یک نفر پیدا نشد که اقلاً چیزی در مورد توپخانه بداند و سپاهیان که گارنیزون را تشکیل می دادند نتوانستند در برابر آب و هوا طاقت بیاورند.

در این میان، با اولین خبر مربوط به فاجعه کابل، مقام های مرزی انگلیس نیروهای خود را در پیشاور متمرکز کردند تا به غندهای مستقر در افغانستان کمک کنند. وسایل حمل و نقل کافی وجود نداشت و میزان ابتلاء به مرض در بین سپاهیان بسیار زیاد بود. در ماه فبروری، جنرال پالک فرماندهی را به دست گرفت و در پایان ماه مارچ سال ۱۸۴۲ او نیروهای تقویتی جدیدی دریافت کرد. وی سپس از گذرگاه خیر عبور کرد و به جلو، برای نجات سلی در جلال آباد، حرکت کرد، جایی که سلی چند روز پیش ارتش افغان را شکست داد، که او را محاصره کرده بود. فرماندار جدید هند، لرد النبورو، دستور داد نیروهای انگلیس عقب نشینی کنند. اما هر دو، نوت و پالک، از این بهانه ی به ظاهر موجه، نداشتن وسایل حمل و نقل کافی، برای نافرمانی استفاده کردند. سرانجام، در اوایل ماه جولای، افکار عمومی در هند باعث شد که لرد النبورو برای اعاده آبرو و حیثیت ملی ارتش انگلیس کاری انجام دهد؛ بنابر این، او هم زمان از قندهار و جلال آباد اجازه لشکرکشی به کابل را داد. تا اواسط ماه اگست، پالک و نات در مورد برنامه عملیاتی توافق کردند، و به تاریخ ۲۰ اگست، پالک به سمت کابل حرکت کرد، به گندمک رسید و به تاریخ ۲۳ اگست یک گروه از افغان ها را شکست داد. به تاریخ ۸ سپتامبر، گذرگاه جگدلک را به تصرف خود درآورد، و به تاریخ سیزدهم همین ماه در تیزین (منطقه ی در ولسوالی سروبی م.)، واحد بزرگ نیروهای دشمن را شکست داد و به تاریخ پانزدهم سپتامبر، در کنار دیوارهای کابل اردوگاهی را مستقر

کرد. افغان ها را در مواضع مستحکم شان در علیدان یک بار دیگر شکست داد و به تاریخ ۱۷ سپتامبر به حومه کابل نزدیک شد، جایی که پالک بلافاصله با او تماس برقرار کرد. در این میان، نات به تاریخ ۷ اگست قندهار را ترک کرد و با تمام قوا به سمت غزنی رفت. او پس از چندین درگیری جزئی، به تاریخ ۳۰ اگست، گروه بزرگی از افغان ها را درهم شکست، غزنی را که توسط دشمن رها شده بود، به تاریخ ۶ سپتامبر به تصرف خود درآورد، استحکامات و شهر را ویران کرد، افغان ها را در مواضع مستحکم شان در علیدان (دره ای تقریباً در ۳۰ کیلومتری غرب شهر غزنی م.) بار دیگر شکست داد و به تاریخ ۱۷ سپتامبر به نزدیکی های کابل رسید، جایی که (جنرال م.) پالک بلافاصله با وی ارتباط برقرار کرد. شاه شجاع، مدتها پیش از آن که توسط یکی از سران افغان کشته شده بود، پسر او فتح جنگ، به ظاهر پادشاه افغانستان بود، و از همان زمان تا کنون هیچ حکومتی پایدار در افغانستان وجود نداشته است. پالک برای کمک به اسیران کابل یک واحد سواره نظام را فرستاد، اما آنها قبلاً توانستند نگهبانان خود را رشوه دهند و در میانه راه با واحد سواره رو به رو شدند. به عنوان نشانه انتقام، بازار کابل ویران شد و در عین حال سربازان بخشی از شهر را غارت کردند و بسیاری از ساکنان را قتل عام کردند. به تاریخ ۱۲ اکتبر، انگلیس ها کابل را ترک کردند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند رفتند. فتح جنگ که موقعیت خود را در خطر می دید به دنبال آنها رفت. دوست محمد اکنون از اسارت آزاد شد و به کشور خود بازگشت. بدین ترتیب تلاش انگلیس ها، برای به قدرت رساندن دست نشانده شان روی تخت سلطنتی در افغانستان، پایان یافت.

نوشته شده توسط فریدریش انگلس به تاریخ ۱۰ اگست ۱۸۵۷

یادداشت مترجم:

این برگردان از روی متن روسی جلد ۱۴ آثار چاپ شده مارکس و انگلس صورت گرفته است. کسانی که می خواهند متن را به زبان روسی بخوانند، می توانند به جلد ۱۴ آثار مارکس و انگلس با فشار وارد کردن روی لینک زیر رجوع کنند. این مقاله در برگهای ۷۶ تا ۸۵ قابل دسترسی است.

ع. ق. فضلی

15-04-2020

[Helmand100@hotmail.com](mailto:Helmand100@hotmail.com)

[http://www.esalat.org/images/FriedRich\\_Engels\\_Afghanistant14.pdf](http://www.esalat.org/images/FriedRich_Engels_Afghanistant14.pdf)